

روی‌کردی رده‌شناختی به استعاره‌های مربوط به رنگ در زبان فارسی

محمدامین صراحی^۱

تاریخ دریافت: ۸۹/۱۱/۳

تاریخ تصویب: ۹۱/۶/۲۰

چکیده

استعاره، در گذشته، عملاً در حوزه مطالعات ادبی بررسی می‌شده است؛ اما مطالعات جدید در حوزه زبان‌شناسی شناختی، به‌ویژه در زمینه استعاره نشان می‌دهد استعاره، رابطه میان زبان، اندیشه و فرهنگ را به بهترین شکل ممکن نشان می‌دهد؛ به همین دلیل، یکی از هدف‌های اصلی از این تحقیق، بیان این نکته است که چگونه استعاره‌های مربوط به رنگ با زبان، جهان‌بینی و فرهنگ فارسی‌زبانان پیوند خورده‌اند؛ از این روی، در پژوهش حاضر، استعاره‌های مربوط به یازده رنگ‌واژه اصلی را که برلین و کی^۲ (۱۹۶۹) پیش‌نهاد کرده‌اند، از منابع مختلف گرد آورده و در چهارچوب نظریه استعاره‌های مفهومی اصلاح‌شده بررسی

^۱ استادیار و عضو هیات علمی گروه زبان‌شناسی دانشگاه گیلان؛ aminsorahi@hotmail.com

2. B. Berlin and P. Kay

کرده‌ایم که از سوی کوچس^۱ (۲۰۰۵) بیان شده و در آن، استعاره، پدیده‌ای شناختی- فرهنگی در نظر گرفته شده است. نتایج این تحقیق نشان می‌دهند با وجود تعدادی کم از استعاره‌های مربوط به رنگ که منشائی جهانی دارند و احتمالاً در زبان‌های دیگر نیز به صورتی تقریباً مشابه به کار می‌روند، بیشتر استعاره‌های مربوط به رنگ در زبان فارسی، ماهیتی فرهنگی دارند که ممکن است به دلیل وجود تجربیات گوناگون، فرایندهای شناختی متفاوت، بافت‌های اجتماعی ویژه و حتی محیط جغرافیایی خاص به وجود آمده باشند.

واژه‌های کلیدی: استعاره، زبان‌شناسی شناختی، رده‌شناسی، رنگ‌واژه، زبان فارسی.

۱. مقدمه

مطالعه رنگ‌واژه‌ها در حوزه‌های زبان‌شناسی و مردم‌شناسی، پیشینه‌ای کهن دارد و برلین و کی (۱۹۶۹) را به حق می‌توان از پیش‌گامان تحقیق در این حوزه دانست. برلین و کی (۱۹۶۹) در پی مقایسه ۹۸ زبان دریافتند در این زبان‌ها، رنگ‌واژه‌ها از میان یازده طبقه رنگ انتخاب شده است که رنگ‌واژه‌های اصلی^۲ نامیده می‌شوند و عبارت‌اند از: سفید، سیاه، قرمز، سبز، زرد، آبی، قهوه‌ای، ارغوانی، صورتی، نارنجی و خاکستری. براساس پژوهش‌های این دو دانشمند، ویژگی‌های اصلی و مشترک این رنگ‌واژه‌ها در زبان انگلیسی، بدین شرح‌اند: نخست، آنکه همگی از یک تک‌واژ ساخته شده‌اند؛ دوم، آنکه معنای آن‌ها در معنای هیچ رنگ‌واژه دیگری وجود ندارد؛ سوم، آنکه کاربرد آن‌ها به گروهی اندک از اشیاء محدود نمی‌شود؛ چهارم، آنکه از نظر روان‌شناختی، برای افراد یک جامعه زبانی و فرهنگی، برجستگی دارند؛ به علاوه، همان‌گونه که کی و دیگران (۱۹۹۱): (۱۴) گفته‌اند، این رنگ‌واژه‌ها برای افراد یک جامعه زبانی خاص، شناخته شده‌اند.

1. Z. Kövecses

4. Basic Color Terms

در پژوهش‌های گوناگون صورت گرفته درباره رنگ‌واژه‌ها، توضیحاتی گوناگون و معمولاً متناقض درباره نقش و الگوی شناختی رنگ‌واژه‌های اصلی بیان شده است (مانند: کی، ۲۰۰۵؛ هاردین^۱، ۲۰۰۵؛ لیندزی^۲ و براون^۳، ۲۰۰۲؛ ددریک^۴، ۱۹۹۸؛ رابرسان^۵، دیویس^۶، و دیویدف^۷، ۲۰۰۰؛ مک لاری^۸، ۱۹۹۷). اگرچه نظریه برلین و کی مقبولیتی جهانی یافته و تاکنون، مقاله‌هایی متعدد درباره آن نوشته شده است، تقریباً هیچ کدام از آن‌ها به نقش استعاری رنگ‌ها، به‌ویژه ازدیدگاهی شناختی و فرهنگی، به‌اندازه کافی توجه نکرده‌اند؛ از این روی، یکی از هدف‌های مهم این تحقیق از مطالعه استعاره‌های مربوط به رنگ در زبان فارسی، بیان این نکته است که چگونه این استعاره‌ها با زبان، اندیشه و فرهنگ فارسی‌زبانان پیوند خورده‌اند.

به عقیده سو^۹ (۲۰۰۴: ۶۱)، شیوه به‌کارگیری زبان ازسوی افراد یک جامعه زبانی، معمولاً نشانگر تفکر و فرهنگ آن‌هاست. رابرسان و همکارانش (۲۰۰۶: ۱۵۹) نیز معتقدند «شواهد متعددی از حوزه‌های شناختی دیگر نیز وجود دارد که نشان می‌دهد این تعامل میان فرهنگ، زبان، و اندیشه، از گستردگی و البته پیچیدگی فراوانی برخوردار است». مطالعات جدید درحوزه زبان‌شناسی شناختی، به‌ویژه درحوزه استعاره نشان می‌دهد استعاره می‌تواند رابطه میان زبان، اندیشه و فرهنگ را به بهترین شکل ممکن نشان دهد؛ به همین دلیل، باسو^{۱۰} (۱۹۷۶: ۱۱۸) استعاره را صورتی از بیان نمادین دانسته است که زبان و فرهنگ را به یکدیگر می‌پیوندد و نشان می‌دهد این دو از یکدیگر، جدایی‌ناپذیرند.

کوچس (۲۰۰۵) در پژوهش خود، شیوه‌هایی را نشان داده است که مطالعه استعاره و فرهنگ را با یکدیگر پیوند می‌دهند. به عقیده وی، زبان، یکی از جنبه‌های بسیار مهم فرهنگ است و فرهنگ نیز از نظر کوچس (۲۰۰۵: ۲۸۴)، عبارت است از «مجموعه‌ای از

1. C. L. Hardin
2. D. T. Lindsey
3. A. M. Brown
4. D. Dedrick
5. D. Roberson
6. I. Davies
7. J. Davidoff
8. R. E. MacLaury
9. L. Su
10. K. H. Basso

استنباط‌ها و درک مشترک از دنیا». وی معتقد است درک اشیای مادی، پدیده‌های انتزاعی و روی‌دادها درک ما را از دنیا میسر می‌کند؛ به همین دلیل، هیچ‌کس نمی‌تواند نقش بسیار مهم تفکر مجازی و استعاری در پدیده‌ها و روی‌دادهای اطراف ما را انکار کند. کوچس (۲۰۰۵: ۲۸۴) پس از معرفی الگوهای فرهنگی متعدد گفته است الگوهای فرهنگی حوزه‌های انتزاعی، تنها به صورت استعاری به وجود می‌آیند. زبان‌شناسان و پژوهشگران دیگر مانند گیبز^۱ (۱۹۹۹: ۱۶۲) نیز معتقدند استعاره، یکی از ابزارهای ویژه زبانی است که در ذهن گویندگان زبان ساخته و باعث درک پدیده‌های انتزاعی فرهنگی می‌شود.

تحقیق حاضر در چهارچوب زبان‌شناسی شناختی، برای مطالعه استعاره‌های مربوط به رنگ در زبان فارسی انجام شده است. رنگ‌واژه‌های مورد مطالعه، در واقع، معادل فارسی یازده رنگ‌واژه اصلی‌اند که برلین و کی (۱۹۶۹) پیش‌نهاد کرده‌اند. همان‌گونه که توانگر (۲۰۰۲: ۵) نیز نشان داده است، میان رنگ‌واژه‌های الگوی پیش‌نهادی برلین و کی با رنگ‌واژه‌های زبان فارسی، مطابقتی کامل وجود دارد؛ البته براساس الگوی برلین و کی (۱۹۶۹)، رنگ‌های آبی، قهوه‌ای، ارغوانی، صورتی، نارنجی و خاکستری از نظر ساختواژی، از نوع بسیط نیستند و به دلیل داشتن بیش از یک تک‌واژ نمی‌توان آن‌ها را در زبان فارسی، جزء رنگ‌واژه‌های اصلی دانست؛ اما در تحقیق حاضر، آن‌ها را بررسی کرده‌ایم.

این پژوهش براساس دو دلیل مهم انجام شده است: نخست، اینکه مطالعه استعاره، تصویری روشن‌تر را درباره نظام ادراکی مردم ساکن در محیط‌های فرهنگی مختلف به دست دهد؛ دوم اینکه تا آنجا که نگارندگان اطلاع دارند، تاکنون، استعاره‌های مربوط به رنگ در زبان فارسی، در چهارچوب زبان‌شناسی شناختی مطالعه نشده‌اند؛ بر همین اساس، یکی دیگر از هدف‌های این تحقیق، نشان‌دادن رابطه میان زبان، اندیشه و فرهنگ از یک سو و نیز اثبات یا رد این فرضیه است که استعاره‌های مفهومی به‌طور کلی و استعاره‌های مفهومی مربوط به رنگ به صورت خاص، ماهیتی فرهنگی دارند.

۲. روش پژوهش

برای جمع‌آوری داده‌های این تحقیق، نخست، پیکره‌ای مشتمل بر ۲۱۲۰ عبارت و اصطلاحات مختلف را تهیه کردیم که با استفاده از رنگ‌واژه‌ها ساخته شده بودند. این مجموعه، از منابعی گوناگون از جمله گونه‌گفتاری زبان فارسی که در برنامه‌های مختلف صدا و سیما به کار می‌رود، گفتگوهای روزمره و همچنین گونه نوشتاری از منابع زیر استخراج شده است:

الف) فرهنگ‌ها و لغت‌نامه‌های فارسی به‌ویژه فرهنگ فارسی عامیانه، فرهنگ بزرگ سخن و لغت‌نامه دهخدا؛

ب) نشریاتی همچون روزنامه‌ها و مجله‌های چاپ‌شده در زمینه‌های گوناگون؛

ج) گفتگوهای روزمره و یادداشت‌های تصادفی؛

د) متون نشر شامل داستان‌های کوتاه، رمان‌ها، زندگی‌نامه‌ها، و مجموعه مقالات.

سپس، الگوی «روند تشخیص استعاره که از سوی گروهی متشکل از نه نفر از متخصصان مطالعات استعاره، به سرپرستی جرارد استین^۱ با عنوان گروه پراگ‌جاز^۲ پیش‌نهاد شده است، برای تشخیص و استخراج عبارت‌های استعاری، از میان این مجموعه گردآوری شده به کار گرفته شد. هدف اصلی این الگو، بیان شیوه‌ای روشن، انعطاف‌پذیر و قابل اعتماد برای تشخیص دادن عبارت‌های استعاری در زبان گفتاری و نوشتاری است. در الگوی روند تشخیص استعاره، مراحل زیر به ترتیب انجام می‌شود:

الف) تمام متن / گفتمان باید به‌طور کامل خوانده یا شنیده شود؛

ب) واحدهای واژگانی در متن / گفتمان تعیین می‌شوند.

ج) این مرحله، خود شامل بخش‌هایی بدین شرح است:

۱-ج) معنای بافتی هر واحد واژگانی به کاررفته در متن تعیین می‌شود؛ یعنی مشخص می‌شود این واحد واژگانی چگونه بر یک شیء، رابطه، خصوصیت و... در بافت معنایی دلالت می‌کند. باید به آنچه قبل و بعد از واحد واژگانی به کار می‌رود، توجه کرد.

۲-ج) درباره هر واحد واژگانی باید نشان داده شود آیا این واحد واژگانی، معنای معاصر اصلی تر و رایج‌تر در بافت‌های دیگر دارد یا خیر. معنای اصلی‌تر، دارای این ویژگی‌هاست: ملموس تر است (آن را راحت‌تر می‌توان تصور کرد، دید، شنید، بویید و احساس کرد)؛ معمولاً در فعالیت‌های بدنی و فیزیکی، ریشه دارد؛ دقیق‌تر است (در مقابل مبهم‌تر)؛ از نظر تاریخی، قدیمی تر است. شایان ذکر است که معنای اصلی، لزوماً رایج‌ترین و پرکاربردترین معنای واحد واژگانی نیست.

۳-ج) اگر واحد واژگانی، دارای معنای معاصر اصلی‌تر و مهم‌تر در دیگر بافت‌هاست، باید نشان داد آیا معنای بافتی با معنای اصلی در تقابل است یا خیر و آیا می‌توان آن معنا را براساس مقایسه با معنای اصلی فهمید یا خیر.

د) اگر جواب، مثبت است، این واحد واژگانی را باید استعاره به شمار آورد.

استعاره‌هایی که به این ترتیب، براساس روند تشخیص استعاره جمع‌آوری شدند، براساس نظریه استعاره‌های مفهومی معیار اصلاح‌شده تحلیل شدند که کوچس (۲۰۰۵) بیان کرده است.

کوچس (۲۰۰۵: ۱۰) معتقد است هر نظریه استعاره باید بتواند جهانی بودن و گوناگونی کاربرد استعاره را توضیح دهد؛ از این روی، وی پرسش‌هایی را مطرح کرده است که در اصل، ایرادهای بیان‌شده درباره نظریه معیار ازدیدگاه اوست. این دانشمند تلاش کرده است به این پرسش‌ها، پاسخ‌هایی مناسب بدهد. کوچس (۲۰۰۵) معتقد است هر نظریه استعاره باید توانایی پاسخ‌دادن به پرسش‌های زیر را داشته باشد:

- چه استعاره‌هایی جهانی هستند و چرا؟
- گوناگونی استعاری، بیشتر در چه حوزه‌هایی اتفاق می‌افتد؟
- چه جنبه‌هایی از استعاره، بیشتر تحت تأثیر گوناگونی قرار می‌گیرند؟
- دلایل وجود گوناگونی در استعاره‌ها چیست؟
- آیا استعاره‌های مفهومی با بافت فیزیکی، تجربیات فرهنگی و فرایندهای شناختی، مرتبط‌اند؟ آیا این نظام‌ها به صورتی کاملاً منسجم با یکدیگر عمل می‌کنند؟

اولین پرسش، موضوع اصلی و مورد توجه آن دسته از زبان‌شناسان شناختی بوده است که درباره استعاره، در چهارچوب نظریه معیار تحقیق می‌کنند. در نظریه معیار، استعاره‌های پایه، استعاره‌هایی در نظر گرفته می‌شوند که ماهیتی جهانی دارند؛ اما به گفته کوچس، با توجه به نتایج مطالعات انجام شده، این اصل را باید اصلاح کرد. نخستین مسئله، این است که در نظریه معیار، استعاره‌های پایه در مقایسه با استعاره‌های مرکب، اهمیتی بیشتر دارند؛ در حالی که به عقیده کوچس، استعاره‌های مرکب در ملاحظات فرهنگی، نقشی بسیار مهم‌تر ایفا می‌کنند؛ به عبارت دیگر، استعاره‌های پایه در مقایسه با استعاره‌های پیچیده فرهنگی، معمولاً بی‌روح به نظر می‌آیند؛ البته کوچس، منکر اهمیت استعاره‌های پایه نیست؛ ولی به صورتی خاص، بر اهمیت نقش فرهنگی بسیار مهم استعاره‌های مرکب تأکید می‌کند.

تفاوت دیگر نظریه استعاره‌های مفهومی معیار اصلاح شده با نظریه معیار، در این است که به اعتقاد کوچس (۲۰۰۵: ۱۱)، تمام استعاره‌های مفهومی، چه پایه و چه مرکب، یک یا چند کانون معنایی^۱ دارند؛ بدان معنا که هر حوزه مبدأ، اقلام مفهومی‌ای از پیش تعیین شده را در اختیار حوزه‌های مقصدی می‌گذارد که به آن اعمال می‌شود. گویندگان زبان درباره این اقلام مفهومی که دانش پایه آن‌ها را درباره حوزه مبدأ نشان می‌دهد، با یکدیگر توافق دارند؛ به عبارت دیگر، بیشتر حوزه‌های مبدأ که به حوزه‌های مقصد متعددی مربوط‌اند، مضمون‌های مشترکی عمده دارند؛ مثلاً پیش‌رفت و حرکت مضمون اصلی «سفر»، یک حوزه مبدأ است؛ چه به زندگی و چه به عشق اعمال شود؛ همچنین گرما دارای مضمون شدت است؛ به عبارت دیگر، منظور کوچس از کانون معنایی اصلی، شیوه صحبت کردن درباره اشیا می‌ماند است که استعاره اولیه می‌تواند آن‌ها را توضیح دهد. به عقیده کوچس (۲۰۰۵: ۱۲)، کانون معنایی اصلی، از آن نظر اهمیت دارد که تحت تأثیر فرهنگ^۲ است و به ما اجازه می‌دهد درباره عقاید مرتبط با به حوزه مبدأ مورد توافق یک جامعه زبانی صحبت کنیم؛ مثلاً در استعاره «میل جنسی گرما است» (لیکاف^۳، ۱۹۸۷)، از نظر استعاره

1. Meaning Focus
2. Culture Sensitive
3. G. Lakoff

پایه، نگاشتی که این استعاره را مشخص می‌کند، باید جهانی باشد؛ یعنی «گرما» می‌بایست در شدت میل جنسی نگاشت شود؛ اما به نظر می‌رسد این گونه نباشد؛ زیرا در زبانی مانند چاگا، «گرما» در عوض نگاشته شدن در شدت میل جنسی، در کیفیت‌های مطلوب شریک جنسی مؤنث نگاشت می‌شود. از طرف دیگر، در نظریه استعاره‌های مفهومی معیار اصلاح شده است جنبه‌هایی مختلف دخیل در گوناگونی استعاره‌ها مورد توجه قرار گیرند. یکی از این جنبه‌ها که در این نظریه، بر آن، بسیار تأکید شده، جنبه‌های میان‌فرهنگی^۲ و درون‌فرهنگی^۳ است که هدف از آن، کشف محدودیت‌ها و مسائلی است که باعث ایجاد گسستگی در تجربیات انسان‌ها می‌شوند.

سؤال سوم، به مؤلفه‌های استعاره از دید زبان‌شناسی شناختی، مربوط می‌شود. در اینجا، نکته مورد بحث، این است که چه مؤلفه‌ها یا جنبه‌هایی از استعاره و تا چه اندازه در گوناگونی استعاره دخالت دارند. کوچس معتقد است هریک از مؤلفه‌ها یا جنبه‌های استعاره به تنهایی یا در ترکیب با دیگر جنبه‌ها می‌توانند باعث گوناگونی استعاره‌ها شوند.

دلایل وجود گوناگونی استعاره‌ها که شاید از همه جالب‌تر باشد، به سؤال چهارم مربوط می‌شود. به عقیده کوچس، دو دلیل عمده را می‌توان برای وجود گوناگونی استعاره‌ها تصور کرد: نخست، تجربیات متفاوت و دوم، کاربردهای مختلف فرایندهای شناختی. هر کدام از این دو دلیل می‌توانند چه از نظر درون‌فرهنگی و چه از نظر برون‌فرهنگی، استعاره‌هایی متفاوت را به وجود آورند.

آخرین تفاوت به میزان انسجام فرهنگی در تأثیر متقابل استعاره‌های مفهومی، بافت فیزیکی و دلایل گوناگونی استعاره‌ها مربوط می‌شود. به عقیده کوچس (۲۰۰۵: ۱۳)، این انسجام در بیشتر موارد، به صورتی جزئی دیده می‌شود.

۳. نتایج

در این بخش، رنگ‌های ذیل را در زبان فارسی بررسی می‌کنیم:

1. Chugga
5. Cross-Cultural
6. Within-Cultural

۳-۱. سفید

در زبان فارسی، این رنگ به صورت استعاری، در ترکیبات و اصطلاحاتی متعدد به کار می‌رود. واژه «سفیدپوست» بیانگر نژاد مردمی است که پوستی روشن دارند. «مثل گچ سفیدشدن» به معنای پریدن رنگ به دلیل ترس یا بیماری است. «پرچم سفید نشان دادن» به معنای تسلیم شدن و پذیرفتن شکست است. از طرف دیگر، این رنگ در ترکیب «گوشت سفید»، درباره گوشت مرغ یا ماهی به کار می‌رود که به رنگ روشن است. گاه «سفید» به معنای نداشتن رنگی خاص یا بدون هرگونه مطلب نوشتنی به کار می‌رود؛ مانند «کاغذ سفید» یا «چک سفیدامضا» به معنای بدون رنگ و نوشته. «سفیدبخت» به معنای «خوشبخت» است و معمولاً درباره زنی به کار می‌رود که نزد شوهرش عزیز باشد. «چشم سفید» درباره شخص بی‌حیا، بی‌شرم، وقیح و لجاجت‌آمیز استفاده می‌شود. «روسفید» به معنای پاک، بی‌گناه و مبرا از اتهام است و البته به صورت کنایه آمیز، در فعلی مرکب مانند «روسفید کردن»، به معنای ناچیز جلوه دادن یا پاک کردن گناه دیگری با ارتکاب گناهی بزرگ و یا در حقارت و ذلت، از کسی جلوافتادن است. «سفیدشدن چشم کسی» یعنی درانتظار آمدن کسی، مدت‌ها به جایی دیده دوختن و چشم‌های خود را خسته کردن. وقتی این رنگ با «آسمان» به کار می‌رود، به معنای روشن است؛ مانند: «وقتی بیدار شدم، آسمان سفید بود». «سفید را سیاه کردن» به معنای توانایی وارونه جلوه دادن چیزی است؛ مانند: «این وکیل می‌تونه سفید رو سیاه کنه».

۳-۲. سیاه

در زبان فارسی، رنگ سیاه در ترکیبات استعاری ای گوناگون به کار می‌رود. این رنگ نیز مانند رنگ سفید، برای بیان نژاد مردمی به کار می‌رود که پوستی تیره دارند. رنگ سیاه در زمان قدیم، با «پول» به کار می‌رفت و «پول سیاه» به معنای سکه یا پولی بود که جنسش از فلزات گران‌بها نباشد؛ ولی در فارسی امروزی، این ترکیب، به معنای بی‌ارزش است؛ مانند: «این ماشین یه پول سیاه هم نمی‌ارزه!». این رنگ برای تشدید حالت موصوف (مانند: این بچه کدوم گور سیاه رفته؟) و همچنین تأکید بر قید زمان (مانند: می‌خوام که صد سال سیاه

هم درست نشه!) استفاده می‌شود. در ترکیبات استعاری متعدد دیگری نیز این رنگ به کار رفته است. «سیاه‌بخت» به معنای خوار، خفیف و منفور به‌ویژه نزد شوهر خود است. «سیاه‌سوخته» به کسی گفته می‌شود که دارای رنگ پوست بسیار تیره باشد. «سیاه‌شدن» یعنی با بدبختی توأم‌شدن و همراه‌با رنج، عذاب و نگرانی بودن؛ مانند: «روز و شبمان از دست این دوتا، سیاه شده». «سیاه کردن کسی» یعنی به‌اشتباه‌انداختن او و به او خندیدن یا کسی را به بازی گرفتن و فریب‌دادن؛ مانند: «حالا داری منو سیاه می‌کنی؟». «سیاه کردن» به معنای تلخ کردن، خراب کردن و زهر آگین کردن نیز هست؛ مانند: «روزگارت را سیاه می‌کنم»؛ همچنین در معنای نوشتن چیزی با بی‌توجهی یا بی‌دقتی نیز به کار می‌رود؛ مانند: «تو امتحان، یه چیزایی سیاه کردیم». «سیاه تن کردن» به معنای عذاب‌بودن است. «سیاه‌مست» به کسی اطلاق می‌شود که بسیار مست باشد و «سیاه و سفید»، کنایه است از هرچه هست؛ مانند: «دست به سیاه و سفید نزدن» یعنی دست به هیچ چیز نزدن و کاری نکردن. این رنگ با معانی‌ای دیگر نیز به‌تنهایی یا در ترکیبات استعاری‌ای گوناگون در زبان فارسی به کار می‌رود؛ مثلاً به معنای غم‌انگیز و رنج‌آور؛ مثل: «حالا سرتاسر زندگی سیاه خود را می‌بینم»؛ به معنای بدین‌من و باعث تیره‌روزی؛ مثل: «سق سیاهی داره!»؛ به معنای آلوده به گناه؛ مثل: «دل سیاه شیطان» یا «کارنامه سیاه»؛ به معنی کثیف و چرک؛ مثل: «زیر ناخن‌هایت سیاه است»؛ به معنای گناه‌کار در ترکیب با «رو»؛ مانند: «روسياه». در محرم، سیاه می‌پوشند و «سیاهی لشکر» یعنی مردم بی‌خاصیت و بدون کارایی لازم. منظور از «گربه سیاه»، شخصی است که باعث رنجش، اذیت یا ناراحتی کسی می‌شود.

در چند دهه گذشته، تحت تأثیر زبان انگلیسی، ترکیبات استعاری دیگری نیز وارد زبان فارسی شده‌اند که «لیست سیاه»، «بازار سیاه» و «جمعه سیاه»، از آن جمله‌اند. منظور از «لیست سیاه»، فهرستی از نام‌های افراد، کشورها، محصولات و... است که صلاحیت یا درستی آن‌ها رد شده است و بنابراین باید تنبیه یا تحریم شوند. «بازار سیاه» به معنای نظامی است که در آن، مردم کالاهایی را که به‌دست آوردن آن‌ها مشکل است، به‌صورت غیرقانونی خرید و فروش می‌کنند. «جمعه سیاه» نیز به تاسی از «سه‌شنبه سیاه» ساخته شده است که در آن، افراد زیادی کشته شدند.

۳-۳. سبز

رنگ سبز وقتی با بعضی میوه‌ها به کار می‌رود، به معنای «نرسیده» است؛ مانند: «این میوه‌ها هنوز سبز هستند». در «صد آرزوی سبز در خیالش می‌شکفت»، واژه «سبز» به معنای دل‌پذیر و خوشایند است. گاه به‌ویژه در جمله‌های دعایی، «سبز» به معنای تن‌درست، خوش و شاد است؛ مثل: «سبز باشی!». گاه «سبز شدن» به معنای رویدن و گاهی به معنی ناگهان پدیدار شدن است؛ مانند: «به‌دفعه سرراهم سبز شدند». «پشت لب کسی سبز شدن» به معنی سیل در آوردن و به بلوغ رسیدن است؛ مانند: «پشت لبش تازه سبز شده».

این رنگ، مفهوم بی‌خطر و امن بودن را نیز می‌رساند و به این معنی، ترجمه قرضی اصطلاحی مشابه در زبان انگلیسی است. «چراغ سبز به کسی نشان‌دادن» و «پشت سبز نشان‌دادن» نیز دو ترکیب استعاری دیگرند که از طریق ترجمه، به زبان فارسی وارد شده‌اند. «چراغ سبز نشان‌دادن» یعنی اجازه‌دادن به کسی برای انجام‌دادن کاری یا با درخواستی موافقت کردن؛ مانند: «رئیسش بهش چراغ سبز نشون داده». «پشت سبز» کنایه از اسکناس هزارتومانی است و «پشت سبز نشان‌دادن» به معنای رشوه‌دادن یا اغواکردن با پول است.

۳-۴. قرمز (سرخ)

رنگ سرخ بعد از رنگ سفید و سیاه، در بیشترین ترکیبات استعاری در زبان فارسی به کار می‌رود. همانند دو رنگ سیاه و سفید، این رنگ نیز برای اشاره به نژاد مردمی به کار می‌رود که پوستی پریده‌رنگ دارند. این واژه وقتی با «مو» به کار می‌رود (موقرمز)، منظور رنگ قهوه‌ای مایل به نارنجی است. سرخ شدن به معنای خجالت کشیدن یا بسیار شرمگین شدن است؛ مثل: «تا بناگوش سرخ شد». در گذشته نه‌چندان دور، رنگ سرخ، کنایه از فرد کمونیست یا طرف‌داران کمونیست‌ها بوده است؛ مانند: «از سرخ‌هاست»؛ ولی این کنایه در زبان فارسی امروز وجود ندارد. در ارتباطات غیر کلامی، این رنگ، نشان‌دهنده خطر است و به صورت «قرمز»، در «آژیر قرمز» یا «چراغ قرمز» نمود یافته است. این دو ترکیب واژگانی از طریق ترجمه وارد زبان فارسی شده‌اند. این رنگ در «انقلاب سرخ»، به معنای خونین است. «سرخ کردن» به معنای در آتش تافتن یا تفته کردن است؛ مانند: «دارم ماهی

سرخ می‌کنم». «سرخ و سفید بودن» کنایه از چهره‌ای باز، روشن و شاداب داشتن است و سرانجام، «سرخ و سفید شدن» یعنی تغییررنگ‌یافتن چهره بر اثر خجالت، ناراحتی و...؛ مانند: «هنگام صحبت کردن از کارهای زشت گذشته‌اش، مدام سرخ و سفید می‌شد».

۳-۵. زرد

در زبان فارسی، این رنگ معمولاً مفهومی منفی دارد و به‌عنوان نشانه بیماری یا ترس به کار می‌رود. درباره گیاهان، «زرد شدن» به معنی پژمرده شدن گیاه است؛ مانند: «تمام گل‌های موردعلاقه‌اش زرد شده بودند». درباره انسان، «زرد شدن» به معنای کسالت داشتن و از بیماری رنج بردن است. «زرد کردن» در گفتار غیرمؤدبانانه، به معنای قضای حاجت کردن به کار می‌رود؛ مانند: بچه رو بشور! زرد کرده!». «زرد کردن» در «شلوار خود را زرد کردن»، به معنی به شدت ترسیدن و از ترس، خود را باختن نیز کاربرد زیادی در زبان فارسی دارد؛ مانند: «تا دیدیمش، هر سه تامون زرد کردیم». این رنگ در ترکیب با روزنامه‌ها و مطبوعات نیز به کار می‌رود و به معنی مطبوعاتی است که اخبار روی داده‌های هیجان‌آور را به شکلی مبالغه‌آمیز منتشر می‌کنند، و از طریق ترجمه وارد زبان فارسی شده است.

۳-۶. آبی

رنگ واژه «آبی»، خود ماهیتی استعاری دارد و یعنی منسوب به آب یا به رنگ آب. در زبان فارسی، جز در متون ادبی و به‌ویژه در شعر که «آبی» به صورت استعاری به معنی آسمان به کار می‌رود، در ترکیبات استعاری دیگر به کار نمی‌رود.

۳-۷. قهوه‌ای

رنگ واژه «قهوه‌ای»، خود ماهیتی استعاری دارد و یعنی منسوب به قهوه یا به رنگ قهوه؛ اما در هیچ ترکیب استعاری دیگری به کار نمی‌رود.

۳-۸. ارغوانی

رنگ‌واژه «ارغوانی» نیز خود، ماهیتی استعاری دارد و یعنی به‌رنگ ارغوان. این رنگ جز در متون ادبی برای اشاره به چهره و به‌معنی چهره زیبا و گلگون، در ترکیبات استعاری دیگری به کار نمی‌رود.

۳-۹. صورتی

رنگ‌واژه «صورتی» خود، ماهیتی استعاری دارد و یعنی به‌رنگ صورت؛ اما در زبان فارسی، در ترکیبات استعاری به کار نمی‌رود.

۳-۱۰. نارنجی

این رنگ‌واژه نیز خود، ماهیتی استعاری دارد و یعنی به‌رنگ نارنج. «نازک‌نارنجی» تنها اصطلاحی است که با این رنگ‌واژه ساخته می‌شود و ماهیتی تحقیرآمیز دارد و به شخصی اطلاق می‌شود که با اندک نا‌ملایمی آزرده شود یا در برابر هر نوع درد و سختی، بی‌طاقت و بی‌اندازه زودرنج و حساس باشد.

۳-۱۱. خاکستری

رنگ‌واژه «خاکستری» نیز ماهیتی استعاری دارد و یعنی به‌رنگ خاکستر؛ اما در هیچ ترکیب استعاری‌ای به کار نمی‌رود.

۴. بحث

بررسی نتایج این تحقیق در چهارچوب نظریه پیش‌نهادی کوچس، حاکی از وجود استعاره‌های مفهومی زیر در زبان فارسی است:

- **بیماری، سفید است:** از معده‌درد، رنگش مثل گچ سفید شده بود.
- **ترس، سفید است:** از ترس، مثل گچ، سفید شده بود.
- **تسلیم‌شدن، سفید است:** بالاخره، مجبور شدم پرچم سفید رو بالا ببرم.
- **بدی، سیاه است:** لعنت به دل سیاه شیطان!

- **غم، سیاه است:** دلم از غصه، سیاه شده.
 - **شرم، سرخ / قرمز است:** وقتی نامزدش رو دید، صورتش (مثل لبو) سرخ شد.
 - **بیماری، سرخ / قرمز است:** از تب، مثل لبو سرخ شده بود.
 - **عصبانیت، سرخ / قرمز است:** از عصبانیت، سرخ شده بود.
 - **ترس، زرد است:** همه زرد کرده بودند.
 - **خطر، قرمز است:** آژیر قرمز / چراغ قرمز.
- مطالعات محققان نشان می‌دهد در زبان انگلیسی و احتمالاً زبان‌های دیگر نیز استعاره‌های مفهومی یادشده و عبارات‌های زبانی آن‌ها وجود دارند:

<i>ILLNESS IS WHITE</i>	"Are you OK? You are as white as a sheet!"
<i>FEAR IS WHITE</i>	"Fear made him as white as a sheet."
<i>SURRENDER IS WHITE</i>	"They showed the white flag".
<i>EVIL IS BLACK</i>	"black deeds"
<i>SADNESS IS BLACK</i>	"He is in a black mood."
<i>BASHFULNESS IS RED</i>	"Giving a lecture for the first time made him as red as a beet"
<i>ILLNESS IS RED</i>	"High fever made his face red"
<i>ANGER IS RED</i>	"He immediately saw red".
<i>DANGER IS RED</i>	"red alert"
<i>FEAR IS YELLOW</i>	"yellow-bellied"

به‌نظر می‌رسد بیماری، ترس، تسلیم‌شدن، بدی، غم، شرم، عصبانیت و خطر تقریباً به‌شکلی مشابه، از سوی فارسی‌زبانان و انگلیسی‌زبانان درک می‌شوند. به‌عقیده کوچس (۲۰۰۵: ۳۸)، وقتی پدیده‌ای انتزاعی، از نظر استعاری، بین افرادی که به جامعه‌های زبانی و فرهنگی گوناگون تعلق دارند، به‌صورتی یکسان درک می‌شوند، سه احتمال وجود دارد: نخست، آنکه این شباهت، کاملاً تصادفی است؛ دوم، آنکه یکی از زبان‌ها این استعاره را از زبان دیگر وام گرفته است؛ سوم، آنکه انگیزه‌ای جهانی، علت وجود استعاره‌های مشابه در این فرهنگ‌هاست. جز استعاره‌های مفهومی «خطر، قرمز است» و «تسلیم‌شدن، سفید است» که شاید از زبان انگلیسی قرض گرفته شده باشند، شباهت میان دیگر استعاره‌ها ناشی از وجود انگیزه‌ای جهانی است. به‌عقیده کوچس (۲۰۰۵: ۲۴)، این انگیزش جهانی را براساس

نمونه علمی عصب‌شناختی تجسم استعاره، به بهترین شکل می‌توان نشان داد. براساس این دیدگاه، استعاره‌های مفهومی در واقع، دسته‌ای از عصب‌های درون مغزند که به وسیله مدارای عصبی، به یکدیگر متصل می‌شوند. در این سیستم، عصب‌ها حوزه‌های مبدأ و مقصد را به وجود می‌آورند و مدار عصبی نگاشت است. در هر کدام از استعاره‌های مفهومی بالا، حوزه مبدأ، یک رنگ مانند سفید، سیاه، قرمز (سرخ) و زرد است که از حوزه فیزیکی و ملموس رنگ‌ها انتخاب شده که به صورتی بسیار ملموس، از سوی فارسی‌زبانان و انگلیسی‌زبانان تجربه شده است؛ سپس گویندگان این دو زبان، میان این رنگ‌ها و حوزه انتزاعی تر مقصد، تناظری ایجاد کرده‌اند تا تفکری استعاری را خلق کنند. این تناظرها که همان نگاشت‌ها هستند، استعاره‌های مفهومی را به وجود می‌آورند. نکته جالب، این است که بیشتر استعاره‌هایی که در زبان‌های فارسی و انگلیسی و احتمالاً دیگر زبان‌ها، به صورتی مشترک درک و تولید می‌شوند، مربوط به احساسات‌اند؛ مانند: «ترس، سفید است»، «ترس، زرد است»، «شرم، سرخ است» و «عصبانیت، سرخ است». این شباهت‌ها احتمالاً در شباهت میان فیزیولوژی انسان‌ها از یک سو و تجربیات مشترک مرتبط با این احساسات از سوی دیگر ریشه دارند؛ مثلاً وقتی شخصی عصبانی می‌شود، قلبش تندتر می‌زند، فشارخونش بیشتر می‌شود و در نتیجه، خون، سریع‌تر و با حجمی بیشتر به نقاط مختلف بدنش فرستاده می‌شود. پیامدهای این فرایند فیزیولوژیکی، سرخ شدن صورت و افزایش دمای بدن است؛ به همین دلیل، سرخی صورت و البته گرمای زیاد، به عصبانیت مربوط است. این تجربیات بدنی، استعاره «عصبانیت، سرخ/قرمز است» را می‌سازد که در جمله‌هایی مانند «از عصبانیت، سرخ شده بود» و He immediately saw red در زبان انگلیسی نمود زبانی می‌یابند. استعاره «عصبانیت، گرما است» نیز حاصل همین تجربه بدنی است که البته به موضوع این تحقیق، مربوط نمی‌شود. ظاهراً فرایندهای فیزیولوژیکی‌ای مشابه نیز هنگام خجالت کشیدن رخ می‌دهند. اگر این توضیحات، درست باشند، الگوی «خشم» را که از سوی بعضی زبان‌شناسان شناختی مانند لیکاف و کوچس (۱۹۸۷) و کوچس (۲۰۰۰ و ۲۰۰۳) بیان شده است، باید به گونه‌ای

اصلاح کرد که بتواند وجود استعاره مفهومی «عصبانیت، قرمز / سرخ است» را که این دانشمندان، نادیده گرفته‌اند، توجیه کند.

به نظر می‌رسد استعاره‌هایی دیگر که درباره رنگ، در زبان فارسی وجود دارند، دارای ماهیتی فرهنگی‌اند و احتمالاً در زبان‌های دیگر و دست کم در زبان انگلیسی (با اطمینان کامل) وجود ندارند. در اینجا، آن‌ها را ذکر می‌کنیم و برای توضیح دادن فرهنگ‌بنیاد بودن آن‌ها، تنها خاستگاه دو مورد از این استعاره‌ها را بیان می‌کنیم:

- **بخت، رنگی است:** بیچاره سیاه‌بخت شده است! شکر خدا دخترش سفیدبخت شد!

- **گستاخی، سفید است:** پسره چشم سفید

- **سلاهمتی، سبز است:** امیدوارم همیشه سبز باشی!

- **زیبایی، ارغوانی است:** چهره ارغوانی کرده بود.

استعاره «بخت، رنگی است»، از این تفکر برمی‌آید که فارسی‌زبانان، بخت را به‌عنوان اتاقی در ک می‌کنند که هم دارای در است (درهای خوش‌بختی به‌رویش بسته شده است) و هم به رنگ آمیزی نیاز دارد (بخت، سفید است و بخت، سیاه است). گاهی نیز بخت به‌صورت انسانی در ک می‌شود که ممکن است لباس سفید یا سیاه پوشیده باشد؛ مانند: «بخت بهش لبخند زده» و «از هر دری که بدبختی وارد بشود، از در دیگر، خوش‌بختی خارج می‌شود»؛ البته مورد اخیر، مربوط به موضوع این مقاله نیست. شاید این تفکر در اندیشه‌های پیشینیان، ریشه داشته باشد که دست کم، درباره دخترانشان، بخت را با ازدواج، مرتبط می‌دانسته‌اند و در آن اتاقی که گفتیم، کنایه از کل زندگی بوده است.

مرتبط کردن زیبایی با رنگ ارغوانی، در فرهنگ فارسی، ریشه‌ای تاریخی دارد. سال‌ها پیش از ورود و حتی تولید لوازم آرایشی، در ایران، رسم بوده است که برای زیباتر کردن و آرایش نوباوگان و به‌ویژه نوجوانان، گل‌برگ‌های گل ارغوان را به لب‌ها و گونه‌های آنان می‌مالیدند؛ بنابراین، در گذشته، یکی از عوامل زیبایی زنان، ارغوانی بودن چهره‌هایشان بوده است. ارتباط میان حوزه انتزاعی زیبایی و حوزه کاملاً ملموس ارغوانی، به تولید استعاره مفهومی «زیبایی، ارغوانی است» منجر شده است که امروزه، تنها در ادبیات و به‌ویژه شعر، نمود زبانی دارد.

۵. نتیجه‌گیری

داده‌های این تحقیق را ۶۷ مورد از ترکیبات و اصطلاحات استعاری مربوط به رنگ تشکیل داده‌اند که از میان آن‌ها، ترکیبات استعاری مربوط به رنگ سیاه با ۲۵ مورد (۳۷/۳۲ درصد)، بیشترین فراوانی و ترکیبات استعاری مربوط به رنگ‌های قهوه‌ای، ارغوانی، صورتی و خاکستری، بدون هیچ نمونه‌ای، کمترین فراوانی را دارا بوده‌اند. در جدول زیر، فراوانی استعاره‌های مربوط به رنگ را در زبان فارسی نشان داده‌ایم:

جدول ۱. فراوانی ترکیبات استعاری مربوط به رنگ

درصد	فراوانی	استعاره	ردیف
۳۷/۳۲	۲۵	رنگ سیاه	۱
۱۹/۴	۱۳	رنگ سفید	۲
۱۶/۴۲	۱۱	رنگ قرمز (سرخ)	۳
۱۴/۹۳	۱۰	رنگ سبز	۴
۷/۴۶	۵	رنگ زرد	۵
۲/۹۸	۲	رنگ آبی	۶
۱/۴۹	۱	رنگ نارنجی	۷
۰	۰	رنگ قهوه‌ای	۸
۰	۰	رنگ ارغوانی	۹
۰	۰	رنگ صورتی	۱۰
۰	۰	رنگ خاکستری	۱۱
۱۰۰	۶۷	مجموع	

فراوانی استعاره‌های مربوط به رنگ در زبان فارسی، به گونه‌ای با نظریه رنگ‌واژه‌های اصلی برلین و کی (۱۹۶۹) مطابقت دارد. برلین و کی در پژوهش خود، ۹۸ زبان را بررسی کرده و دریافته‌اند «... اگرچه تعداد واژه‌های مربوط به طبقات رنگ‌های اصلی در زبان‌های مختلف تفاوت دارند، کلاً یازده طبقه رنگ اصلی وجود دارند که زبان‌های مختلف، رنگ‌واژه‌های خود را ازین آن‌ها انتخاب می‌کنند» (برلین و کی، ۱۹۶۹: ۲). آن‌ها همچنین به

این نتیجه دست یافتند که انتخاب این رنگ‌واژه‌ها تصادفی نیست. اگر زبانی فقط دارای دو رنگ باشد، این دو رنگ حتماً سفید و سیاه خواهند بود و اگر زبانی، رنگ‌واژه سومی داشته باشد، آن رنگ‌واژه، لزوماً قرمز (سرخ) است. چهارمین و پنجمین رنگ‌واژه، سبز یا زرد خواهد بود. اگر رنگ‌واژه‌هایی دیگر نیز وجود داشته باشند، به ترتیب، آبی و قهوه‌ای خواهند بود. در چهار رنگ‌واژه باقی‌مانده، یعنی ارغوانی، صورتی، نارنجی و قهوه‌ای، ترتیبی خاص دیده نمی‌شود.

نتایج این تحقیق، بیانگر آن است که فراوانی استعاره‌های مربوط به رنگ در زبان فارسی، با سلسله‌مراتب وجود رنگ‌واژه‌ها در زبان‌های گوناگون، کاملاً مطابقت می‌کند و شاید بتوان این فراوانی را با سلسله‌مراتب یادگیری رنگ‌واژه‌های اصلی از سوی کودکان، مربوط دانست؛ بدین صورت که کودکان نیز نخست، رنگ‌واژه‌های سیاه و سفید را می‌آموزند و سپس رنگ‌واژه قرمز و به ترتیب، بقیه رنگ‌واژه‌ها را فرامی‌گیرند. تا آنجا که نگارندگان این مقاله اطلاع دارند، تاکنون، تحقیقی در این حوزه، درباره زبان فارسی انجام نشده است؛ بنابراین، اثبات درستی این فرضیه، به انجام شدن پژوهش‌های گسترده در این زمینه نیاز دارد.

دیگر فرضیه نزدیک‌تر به حقیقت، این است که براساس الگوی پیش‌نهادی برلین و کی (۱۹۶۹)، فقط رنگ‌واژه‌های سفید، سیاه، قرمز (سرخ)، سبز و زرد را می‌توان از نوع اصلی دانست و از این روی، شاید بتوان این فرضیه را مطرح کرد که ترکیبات استعاری در زبان‌ها، فقط با رنگ‌واژه‌های اصلی ساخته می‌شوند. اثبات درستی این فرضیه نیز نیازمند بررسی مقابله‌ای چند زبان مختلف است که هم‌اکنون، نگارندگان در حال انجام دادن آن هستند.

نتایج این تحقیق و همچنین مقایسه مختصر استعاره‌های مربوط به رنگ در زبان‌های فارسی و انگلیسی نشان می‌دهد که بیشتر استعاره‌های مربوط به رنگ در زبان فارسی، ماهیتی فرهنگی دارند و ممکن است به یکی از علت‌های زیر به وجود آمده باشند:

الف) به عقیده کوچس (۲۰۰۵: ۲۳۱)، دو دلیل عمده را می‌توان برای فرهنگ‌بنیاد بودن استعاره‌ها در نظر گرفت: یکی تجربیات گوناگون و دیگری فرایندهای شناختی متفاوت.

از نظر وی، این دو با یکدیگر عمل می‌کنند و نمی‌توان آن‌ها را از هم جدا کرد. استعاره مفهومی «زیبایی، ارغوانی است»، نمونه‌ای بسیار خوب برای توجیه این علت‌هاست. کوچس (۲۰۰۵: ۲۴۱) این گونه استدلال کرده است که حافظه یا تاریخ روی داده‌های گوناگون که در گذشته یک فرهنگ روی داده‌اند، در زبان رمزگذاری می‌شوند؛ بنابراین، بسیاری از استعاره‌هایی که اکنون، در یک زبان خاص به کار می‌روند، تأخیری زمانی را میان تجربیات مربوط به حوزه مبدأ در زمان گذشته و تجربیات کنونی نشان دهند.

ب) بافت اجتماعی، از جمله روابط قدرتی، مانند استعاره‌هایی که تنها برای زنان یا مردان به کار می‌روند نیز به صورتی قابل توجه، بر استعاره‌های مورد استفاده در زبان، مؤثرند. استعاره «بخت، رنگی است»، نمونه‌ای بسیار خوب از این گونه استعاره‌ها در زبان فارسی به شمار می‌رود. در فرهنگ ایرانی، بخت، دارای رنگ سفید یا سیاه است. این استعاره مفهومی معمولاً درباره زنان و برای نشان دادن موفق بودن یا نبودن ازدواجشان به کار می‌رود؛ اما استعاره مفهومی و عبارت‌های زبانی مربوط به آن، به ندرت برای مردان استفاده می‌شود و این مسئله، مردسالاری بودن جامعه ایران در گذشته را نشان می‌دهد. ایرانیان، بخت را به صورت اتافی تصور می‌کنند که دارای در است و از این روی می‌گویند: «درهای خوش‌بختی به رویش بسته شده است»؛ همچنین از نظر آنان، بخت می‌تواند رنگ سیاه یا سفید داشته باشد.

ج) محیط فیزیکی مانند جغرافیا، مناظر طبیعی و محل سکونت افراد نیز در وجود استعاره‌ها اثری بسزا داشته است و به نظر می‌رسد بعضی استعاره‌های مورد استفاده در زبان فارسی مانند «سلامتی سبز است»، تحت تأثیر این عامل به وجود آمده باشند. در زبان و فرهنگ فارسی، رنگ سبز، نشانه شادی، سلامتی و سرزندگی است و از آنجا که ایران از نظر جغرافیایی، ناحیه‌ای خشک، کم‌آب و در نتیجه کم‌درخت است، وجود درخت و سرسبزی، نشانه زندگی، شادی و سلامتی است. این استعاره همچنین رابطه میان تفکر، زبان و فرهنگ را به خوبی نشان می‌دهد.

د) براساس دیدگاه سایپیر^۱ و وورف^۲ (۱۹۷۱: ۲۱۳)، انسان جهان را از طریق منظم کردن آن به صورت طبقات زبانی مختص هر زبان، از پنجره زبان خود می‌بیند. در نظریه رنگ‌واژه‌ها، براساس یافته‌های کی و کمپتون^۳ (۱۹۸۴: ۶۶)، این سخن بدان معناست که در هر زبان، رنگ‌ها به صورتی متفاوت رمزگذاری می‌شوند؛ اما برلین و کی در پژوهش خود دریافته‌اند رنگ‌واژه‌ها را می‌توان به راحتی، از زبانی به زبان دیگر ترجمه کرد؛ به همین دلیل، یافته‌های آن‌ها نشانگر وجود جهانی‌های معناشناختی در رنگ‌واژه‌هاست و بنابراین، آنان به دنبال رد نظریه سایپیر و وورف بودند؛ اما تا آنجا که به کاربرد استعاری رنگ‌واژه‌ها مربوط می‌شود، ترجمه استعاره‌های مربوط به رنگ از زبانی به زبان دیگر اگر غیرممکن نباشد، دست کم، بسیار مشکل به نظر می‌رسد (ن. ک. توانگر، ۲۰۰۲). این ماهیت فرهنگی استعاره‌ها دلیلی خوب، هر چند غیرمستقیم، برای اثبات درستی نظریه سایپیر و وورف است.

منابع

- انوری، حسن (۱۳۸۱). *فرهنگ بزرگ سخن*. تهران: سخن.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷). *لغت نامه*. تهران: دانشگاه تهران.
- نجفی، ابوالحسن (۱۳۸۷). *فرهنگ فارسی عامیانه*. تهران: نیلوفر.
- Basso, K. H. (1976). "Wise Words of the Western Apache: Metaphor and Semantic theory". In: K. H. Basso and H. Selby (eds.), *Meaning in Anthropology*. PP. 93-121. Albuquerque: University of New Mexico Press.
- Berlin, B. and P. Kay (1969). *Basic Color Terms: Their Universality and Evolution*. Berkeley: University of California Press.
- Dedrick, D. (1998). *Naming the Rainbow: Colour Language, Colour Science, and Culture*.
Dordrecht and London: Kluwer Academic.
- Gibbs, R. (1999). "Taking Metaphor out of Our Heads and Putting It into the Cultural World". In: R. Gibbs and G. Steen (eds.). *Metaphor in*

1. E. Sapir
2. B. L. Whorf
3. W. Kempton

- Cognitive Linguistics*. PP. 145-166. Amsterdam: John Benjamin Publishing Company.
- Hardin, C. L. (2005). "Explaining Basic Color Categories". *Cross-Cultural Research*. N. 39 (1). PP. 72-78.
 - Kay, P. (2005). "Color Categories Are not Arbitrary". *Cross-Cultural Research*. N. 39. PP. 39-55.
 - Kay, P., B. Berlin and W. Merrifield (1991). "Biocultural implications of Systems of Color Naming". *Journal of Linguistic Anthropology*. N. 1. PP. 12-25.
 - Kay, P. and W. Kempton (1984). "What Is the Sapir-Whorf Hypothesis?". *American Anthropologist*. N. 86 (1). PP. 65-79.
 - Kövecses, Z. (2000). "The Concept of Anger: Universal or Culture Specific?". *Psychopathology*. N. 33. PP. 159-170.
 - ----- (2005). *Metaphor in Culture: Universality and Variation*. Cambridge: Cambridge University Press.
 - Lakoff, G. (1987). *Women, Fire and Dangerous Things. What Categories Reveal about the Mind*. Chicago: Chicago University Press.
 - Lakoff, G. and M. Johnson (1980). *Metaphors We Live By*. Chicago: Chicago University Press.
 - Lakoff, G. and Z. Kövecses (1987). "The Cognitive Model of Anger Inherent in American English". In: D. Holland and N. Quinn (eds.). *Cultural Models in Language and Thought*. New York: Cambridge University Press.
 - Lindsey, D. T. and A. M. Brown (2002). "Color Naming and the Phototoxic Effects of Sunlight on the Eye". *Psychological Science*. N. 13. PP. 506-512.
 - MacLaury, R. E. (1997). *Colour and Cognition in Mesoamerica: Constructing Categories as Vantages*. Austin: University of Texas Press.
 - Pragglejaz Group (2007). "M. I. P.: A Method for Identifying Metaphorically Used Words in Discourse". *Metaphor and Symbol*. N. 22 (1). PP. 1-39.
 - Roberson, D., L. Davies and J. Davidoff (2000). "Color Categories Are not Universal:
- Replications and New Evidence from a Stone-Age Culture". *Journal of Experimental Psychology: General*. N. 126 (3). PP. 369-398.
 - Roberson, D. and Others (2006). "Color Categories and |Category Acquisition in Himba and English". In: N. J. Pitchford and C. P. Biggam (eds.). *Progress in Colour Studies: Volume II. Psychological Aspects*. PP.159-172. Amsterdam and Philadelphia: John Benjamins Publishing Company.
 - Su, L. (2004). "Cultural Effects as Seen in Chinese Metaphors". *Intercultural Communication Studies*. N. XIII (3). PP. 61-66.

- Tavangar, M. (2002). "Colourterms, Idiomaticity and Translation". *Proceedings of Translation Studies in the New Millennium*. October 16-18. Bilkent University.
- Whorf, B. L. (1971). *Language, Thought, and Reality: Selected Writings of Benjamin Lee Whorf*. Cambridge: M. I. T. Press.

